**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

ان‎شاء‎الله خداوند متعال ما را در مسير بندگي خودش حفظ كند.

خدمت شما چند نكته را عرض كنم كه هم نوشته‎اند و به من داده‎اند و هم زياد سؤال شده. يك نكته را كه يادآوري كنيم. **اگر دوستان بحث‌ها را از ابتدا خاطرشان باشد، ما يك راهي را پيش آمديم كه به اینجا رسيديم كه به‌هرحال هر انساني دنبال سعادت و زندگي خودش است و همه‌چیز اینجا بايد تفسير و تبيين شود. بعد آرام‌آرام به اين نقطه رسيديم كه تنها راه پيش‎روي انسان براي رسيدن به سعادت، بندگي خداي متعال است. انسان از رهگذر بندگي و خاكساري و همراهي با آفريدگار خودش به سعادت می‌رسد؛ و براي همين آفریده‌شده، وجود و آفرينش او جز با اين سازگار نيست. بعد به دنبال اين در ادامه عرض كرديم كه بندگيِ انسان ابعاد و مراحل گوناگوني دارد.**

**اولين گام اين است كه انسان خودش را از آنچه از جانب پروردگارش گناه و آلودگي معرفی‌شده دور بدارد؛ و در گام بعد يا در كنار آن به آنچه به او دستور داده‎اند و بر او واجب كرده‎اند بپردازد، به آنچه ضرورتِ زندگي است و پروردگارش گفته است نمی‌شود در زندگي از اين بگذري، بپردازد؛ و زندگي را بايد به سمتي ببرد كه بتواند تلاش كند كه ضروريات واجبات و مهمّاتش از دستش نرود؛ و تلاش كند كه در گناه و آلودگي و آنچه پرهيز داده‌شده، نيفتد؛** كه اين، معناي «تقوا» بود كه در برخي از آيات و روايات به «اجتهاد» و «ورع» تعبير می‌شد؛ (كه تلاش و كوشش براي انجام واجبات و ضروريات را اجتهاد می‌گویند و پرهيز از آنچه ما از آن پرهيز داده‌شده‎ايم را ورع می‌گویند.) **و روي اين حساب ما به اين سمت آمديم كه ما بايد اين دنيا و اين زندگاني را بهتر بشناسيم. كه هرچه بهتر بشناسيم راحت‌تر و روشن‌تر و بهتر می‌توانیم اين زندگاني را - با همان پرداختن به واجبات و ضروريات و آنچه به ما سفارش كرده‎اند- سروسامان دهيم.** لذا به اين وادي آمديم كه يك‎مقدار بر اساس آيات و روايات اين زندگاني و جهاني كه در آن هستيم را بهتر بشناسيم؛ كه بتوانيم با آن ديني كه خداي متعال از طريق وحي به ما رسانده است و عقل و فطرت هم آن را پشتيباني می‌کند، همراه‎تر باشيم؛ لذا راه را گم نكنيم ما الآن تا اینجا آمده‎ايم.

**در اين ميان كه ما مدام تأكيد می‌کنیم جلساتِ ما جلسات علمي نيست، منظور ما اين است كه اين سلسله جلسات و زحمتي كه هست، براي اين است كه ما آرام‌آرام اين برنامه و اين آيين را پياده كنيم و زندگي را به پيش ببريم.** صرفاً يك بحث علمي نيست كه يك چيزي گرفته باشيم، نوشته باشيم، بسته باشيم و امتحاني بدهيم، اين نيست. اين را خب الحمدلله خيلي از جاها اين زحمت را می‌کشند، آنچه گفته‌شده، براي پياده شدن است. منظور از اين‎كه علمي نيست يعني همين؛ یعنی آنچه گفته‌شده براي پيگيري و پياده شدن است. البته **از اول هم ما تلاش كرديم كه مطالبْ روشن باشد كه اصلاً نياز به استدلال نداشته باشد يا استدلال‌ها خيلي روشن و طبيعی و معمولي باشد، و تكيه بكنيم بر همان چيزهايي كه پيش همه‎ی ما پذيرفته شده است؛** لذا من فكر نمی‌کنم از اول جلسات تا الآن ما خيلي چيز پيچيده‎اي گفته باشيم كه نياز به بحث مفصّل علمي باشد.

**و چند بار هم خدمت دوستان تكرار كرديم كه اساساً آن بخشي از زندگي كه در اختيار ماست، روي مسائل ساده‎اي پا گرفته است.** مثلاً دستگاه گوارش ما خيلي پيچيده است، شايد خودش مثلاً چند تا رشته‎ی تحصیلی شده باشد، نمی‌دانم، پزشكي خيلي پيشرفت كرده است، ولي آن‌ها به ما مربوط نيست، اين چيزي كه از دستگاه گوارش در اختيار ماست، دو تا كار است، يكي خوب خوردن و يكي خوب ‎دفع‎كردن، همين. آن‎همه پيچيدگي كه مربوط به ما نيست! آن خودش در گردش است؛ بله يك وقت مختل می‎شود، ممكن است در آنجا ما وظيفه‎اي داشته باشيم، کما این‌که بقيه‎ی سیستم‌های ديگري كه در بدن هست هم همين‎طور است.

کما این‌که همه‎ی عالَم آفرينش همین‎طور است. يعني فرض كنيد الآن خورشيد و زمين و ستارگان و ماه، شب می‌آید، روز می‌آید، این‌ها كه به ما ربطي ندارد، به اين معنا كه ما نقشي در اين كار نداريم، خود ما در دلِ آن كار هستيم. منتها مثلاً آن‎چيزي كه به ما مربوط است اين است كه وقتي‎كه خورشيد نيست بايد بخوابيم! وقتي كه آمد بايد بلند شويم و كارهايي بكنيم. اين به ما ربط دارد. البته مثلاً آن ستاره‎شناس خيلي كارها می‎كند ولي از دلِ آن کارها كه زندگي درنمی‌آید؛ يعني آن ستاره‎شناس وقتي كه می‌خواهد زندگي بكند، نسبتش با خورشيد چقدر با نسبت ما با خورشيد فرق می‌کند؟ هيچ فرقي نمی‌کند؛ يعني او از رهگذر خورشيد مثلاً بايد خوراكش تأمین شود، يك كسي دارد تأمینش می‌کند كه اصلاً شايد بي‎سواد هم باشد. به شما كه دانشگاهي هستيد برنخورَد، به‌هرحال ما هم حوزوي هستيم! به‌هرحال هرچه كه دست ماست بايد برود در زندگي و در آنجا جواب بدهد. بله، بحث‎هاي علمي در جاهاي ديگر مطرح می‌شود و هر گوشه‎اي از آن‌ها را عده‎اي بر عهده مي‎گيرند و براي بشر پيش می‌برند. ولي آنچه مربوط به ما هست را بايد به زندگي برسانيم.

خب رواياتي كه در جلسه‎ی قبل خوانديم دنيا را براي ما چطور توصيف كردند؟ **دنیا «مزرعه» هست. دنيا جاي «كشت ‎و كار» و «پرورش» و «رويش» و این‌هاست. خب به مزرعه رسيدگي می‌کنند يا نمی‌کنند؟ رسيدگي می‌کنند؛ منتها همه‎ی آن رسیدگی‌ها براي اين است كه آن مزرعه بماند و بارورتر شود، اين‎طور رسیدگی‌ها خوب است؛ ولی اگر يك رسيدگي‎ای كنند كه به قول امروزی‌ها این‎مزرعه تغيير كاربَري بدهد، اين‎طوری كه ديگر نابودش كرده‎اي!** البته روي زمين خاكي شما می‌توانید يك مزرعه را تغيير كاربري بدهيد، ولی آیا در عالم آفرينش هم می‌توانید اين كار را بكنيد؟ نه.

**«الدنيا مزرعه الآخره» دنيا مزرعه‎ی آخرت است، مزرعه‎ی من و شما نيست كه بتوانيم تغيير کاربری بدهيم. مزرعه یعنی اين دنيا آفریده‌شده و از دل آن يك زندگاني ديگري می‌جوشد. ما همواره داريم در اینجا تخمي می‌پاشیم. هنر ما اين است كه تخم خوب بپاشيم و تخم بد نپاشيم. تغيير كاربري نمی‌شود داد، زیرا صاحب مزرعه كسي ديگر است.** كسي كه اين را به‌عنوان مزرعه آفريده، آفريدگار است. دنيا و آخرت را او آفريده و می‌آفریند؛ لذا اين مزرعه بودن و مزرعه ماندنش در اختيار ما نيست.

مثل اين است كه ما در اين مزرعه كارگريم، (يوم ‎العمل است ديگر، كارگريم.) اين، همچنان مزرعه هست، حالا در اين مزرعه من این را بكارم يا آن را بكارم، آن رسيدگي را بكنم يا اين رسيدگي را بكنم، اين‎طوري آب بدهم يا آن‎طوري، هر روز آب بدهم یا ...، این‌ها دست ماست. خاك اين دنيا همين است؛ لذا يك‎وقت به سر ما نزند كه ما می‌آییم و تغيير كاربري می‌دهیم؛ مثلاً مزرعه بوده حالا آن را ويلا می‌کنیم يا برج می‌سازیم! (همين اشتباهي كه امروز بشر می‌کند.) نه، اين‎طوري نيست. البته عرض شد شما هر طور که می‎خواهید رسيدگي بكنيد. حالا دقت بكنيد بعداً روايات ديگر را هم ان‎شاءالله می‌خوانیم و اين روشن می‌شود.

 **شما فرض كنيد اگر در مزرعه احساس خطر كرديد، جا دارد يك ديوارِ امنی در اینجا بچينيد؛ آن‎چيزي هم كه از اسلام در باب دنيا گفته‌شده، از حكومت و اقتصاد و ... همه در اين مسير است؛ يعني حكومت می‌آید براي اين‎كه بالاسر باشد تا مردم در اینجا راحت براي آخرت كشت ‎و زرع بكنند. اين‎طور حكومتي می‌خواهد، نه آن حكومتي كه بخواهد کلاً مزرعه را به هم بريزد يا كشت ‎و زرع را تغيير بدهد، يا جاي آخرت چيز ديگري بكارد.**

**يك استفاده‎ی ديگري كه از روايت می‌کنیم اين است كه گویا دنيا مزرعه‎ی خودش نيست. يعني از درون خودش، خودش در نمی‌آید. همان‎كه گفته بود دنيا براي غیر خودش آفریده‌شده.** بخواهم يك مثالي براي شما بزنم اين است، ببينيد در همين مزرعه‎ی ماديِ خودمان، وقتي كه می‌گویند اين، مزرعه‎ی گندم است، معناي آن چيست؟ يعني اين خاكي كه اینجا هست، به گندم تبديل می‌شود. حالا می‌شود در يك مزرعه‎اي از خاك، خاك توليد كرد؟ اين هنر را ندارد. بلکه اين‎مزرعه خودش تبديل به يك چيزِ برتر می‌شود، به اين می‌گویند مزرعه‎ی گندم؛ همین‎طور مزرعه‎ی هندوانه و ... .

بالاتر از آن هم ممكن است؛ مثلاً شما در مزرعه‎اي گوسفند بياوريد، خب اين گوسفند به‌واسطه‌ی گام قبلي است، يعني ما اگر اين خاك را به سبزه و علوفه‎اي تبديل كرديم بعد می‌توانیم در اين مزرعه گوسفندي هم پرورش دهيم. ولي آیا ما مزرعه‎اي هم داريم كه مزرعه باشد و در آن ما سنگ و خاك و فلان و فلان برويانيم؟! این‌چنین چيزي نمی‌شود؛ لذا دنيا براي اين نيست كه خودش را از خودش برداشت كنيم. آن چيزي كه به ذهن ما می‌آید كه گويا از دنيا، دنيا برداشت می‌کنیم همان از بين بردن مزرعه است. مثل اين‎كه شما یک بيل بياوريد و خاك مزرعه را ببريد! با اين‎كار مزرعه را نابود کرده‌اید و ديگر مزرعه‎اي در كار نيست.

 **دنیا مزرعه‎ی آخرت است؛ يعني اين دنيا طوري آفریده‌شده كه از دل آن آخرت بجوشد، يعني خود همين خاك می‌شود آخرت، منتها در يك پرورش. بله، اين خاك را شما می‌توانید جابه‌جا كنيد؛ يعني اگر شما هندوانه بخواهيد بار بياوريد، اين خاك را جابه‎جا می‌کنید، مثلاً جوی‌ای درست می‌کنید ... می‎شود خاك را جابه‎جا كرد، می‎شود آب را جابه‎جا كرد، این‌ها همان رسیدگی‌هایی است كه ما بايد به مزرعه بكنيم، همه‎ی اداره دنياي ما همین‌هاست. ما خاك را جابه‎جا می‌کنیم ولی نه براي اين‎كه محصول ما خاك باشد؛** آب را جابه‎جا می‌کنیم و ... . مزرعه همين است ديگر؛ آب است و خاك است و هوا و ... . همه‎ی این‌ها از جاي ديگر به اینجا می‌آید و روي هم يك محصول می‌شود.

 **شما فرض كنيد اگر ما عالَم آخرت و مقامات انساني را در نظر بگيريم؛ هركدام از اين كمالات انساني را اگر بخواهيد بايد اين آب‎وخاك را جابه‎جا كنيد؛ و يك رسيدگي‎ای بكنيد. يعني شما فرض كنيد اگر بخواهيد صفات انساني در ما رشد بكند، بايد به اين مزرعه درست رسيدگي بكنيد و جابه‎جا بكنيد.** مثلاً اگر بخواهيد مردمانتان شجاع بار بيايند بايد اين آب و خاك و نور را تنظيم بكنيد، بايد زندگی‌ها را طوري بچرخانيد كه عرصه‌هایی درست شود كه در آن شجاعت برويد، محصول بشود شجاعت؛ کما این‌که اگر شما بخواهيد سخاوت بجوشد، خب بايد مقداري خاك را جابه‎جا بكنيد، بايد روابط خانوادگي و اجتماعي را طوري جابه‎جا بكنيد كه اين محصول از آن بجوشد. **همه‎ی دين، كشاورزي و كارزار ماست. اگر كسي موفق شود همه‎ی دين را پياده بكند همه‎ی محصولات بشري را برداشت می‌کند.** محصولات بشري را، نه محصولات خاكي و زميني را! و همه‎ی آن رسیدگی‌ها در اين باب است.

خب حالا كسي كه دنيا را مزرعه می‌بیند، چشم و نگاهش به محصول است، هميشه نگاه به محصول است. اگر كسي فراتر از اين زندگاني چيزي را نبيند، مثل اين است که يك كسي از صبح تا شب خاك را روي زمين [جابه‎جا کند] يا حواسش نباشد و صبح تا شب خار را بپروراند. (چون زمين را كه رها بكنيد از آن، خار درمی‌آید.)

حالا **اين روايت را دقت كنيد: امام علي عليه‎السلام: «إنَّما الدُّنيا مُنتَهَى‏ بَصَرِ الأعمَى» فقط دنيا آن پايان و انتهای ديدِ كور است. اگر چشم انسانيِ كسي كور باشد تهِ ديدش می‌شود دنيا، چشم‌اندازش می‌شود دنيا. اگر كسي چشمش باز باشد اين‎طوري نيست. خيلي فراتر از دنيا را می‌بیند. «لا يُبصِرُ مِمّا وَراءَها شَيئاً» نمی‌بیند از وراي دنيا و آنچه وراي دنياست، چيزي را. هیچ‌چیزی را از آن طرف دنيا نمی‌بیند؛ كه وقتي آن را ديد، تازه می‌فهمد که اینجا فقط مزرعه است، اینجا اصلاً جاي زندگي نيست.**

**حالا مثلاً آدمی كه از نظرِ جسمانی كور شد، چقدر از زندگاني و کامروایی بهره‌مند است؟ «و البَصيرُ يَنفُذُها بَصَرُه» يعني انسان بينا، بَصَر و بينش و ديدش دنيا را -به قول ما- سوراخ می‌کند و در دنيا نفوذ می‌کند و از دنيا می‌گذرد و آن‎سوي دنيا را می‌بیند، كه يك زندگاني برتر و فراتر از اینجاست؛ «و يَعلَمُ أنَّ الدّارَ وَراءَها» و آگاه می‌شود كه خانه‎، وراي دنياست، خانه‎ی آخرت وراي اين دنیاست**، پس اینجا مزرعه است. اصلاً ما را بچه کشاورز و در زمين كشاورزي آفريده‎اند. همين‎جا رشد می‌دهند و از اینجا به آن سمت می‌برند. (البته ما را آفريده‎اند و قبلاً ما از آنجا آمده‏ايم، حالا اين بحث‌ها را نمی‌خواهیم بكنيم كه ما از همان خانه آمده‏ايم) منتها آمده‎ايم اینجا که كشت ‎و زرعي راه بيندازيم و محصولاتي را اینجا به ما می‌دهند كه اگر نمی‌آمدیم نمی‌شد در آنجا به ما بدهند؛ «و يَعلَمُ أنَّ الدّارَ وَراءَها» و آگاه می‌شود و علم می‌یابد كه خانه، وراي دنياست، آن‎سوي اين دنياست؛ كه اگر كسي به آن خانه رسيد آنجا بساط كامروايي و زندگاني پهن می‌شود.

**«فَالبَصيرُ مِنها شاخِص» پس انسان بصير و بينا كه خانه را ديده است و پي برده كه خانه آنجاست، منها شاخص. حالا من اين‎طوري ترجمه می‌کنم و توضيح می‌دهم: از دنيا برمی‌خیزد. از دنيا خودش را جمع می‌کند.** چون خانه آنجاست، انسان هم بالفطره سمت خانه می‌رود. چون خانه، سراي زندگي و بهره‌مندی است انسان به آنجا گرايش دارد؛ چشمش باز شد كه آنجا خانه است، خودش را از زندگي دنيا و از كلّ دنيا جمع می‌کند. منها شاخص، از آن، جا کن می‌شود. تفريح رفته‌اید؟ مثلاً دوستان سرگرم‎اند، يك‎دفعه می‌بینند خورشيد دارد غروب می‌کند، چه اتفاقي می‌افتد؟ يك‎دفعه همه از جا بلند می‌شوند و می‌گویند برويم دير شد. اين حرف را چه وقت می‌زنند؟ وقتي که به خودشان می‌آیند و می‎بینند شب شده و اینجا جاي ماندن نيست، خانه جاي ديگر است. منها شاخص. آدمِ بينا اين‎طور است.

**منتها «الأعمَي إلَیها شاخِص» آن کسی که كور است، يعني آن‎سوي دنيا و خانه را نمی‌بیند، «إلَیها شاخِص» به‌سوی دنيا برمی‎خیزد و به‌سوی دنيا دل می‎دهد**، پهن می‎كند خودش را، چون آن‎سوي دنيا را كه نمی‌بیند؛ در محاسبات و توهّمات خودش دنيا را چه دارد می‌بیند؟ خانه و سراي زندگي دارد می‌بیند. إليها شاخص، فقط به اين دنيا رو كرده است. **«والبَصيرُ مِنها مُتَزَوِّدٌ» آن انسان بينا، از دنيا توشه برمی‌گیرد براي خانه‌اش.** ببينيد همه‌اش صحبت زندگاني است، اين را خيلي من تأکیددارم كه براي ما جا بيفتد كه همه‌اش صحبت زندگاني است. از دنيا براي آن خانه توشه برمی‌گیرد. او خانه را دارد می‌بیند.

مثل يك كشاورزي كه دم غروب كه دارد راه می‌افتد و می‌رود چه كار می‌کند؟ از اینجا توشه برمی‌گیرد يك چيزي می‌برَد خانه. منتها «و الأعمَى لَها مُتَزَوِّد» کسی که كور است براي دنيا توشه برمی‌گیرد، صبح تا شب جان می‌کَنَد تا چيزي براي دنيا جمع بكند. درحالي‎كه خانه جاي ديگري است و او از اینجا -چه بخواهد و چه نخواهد- خواهد رفت. نخواهد برود هم او را می‌برند. **«و الأعمَى لَها مُتَزَوِّد» و نابينا براي دنيا متزوّد است، زاد و توشه برمی‌دارد. يعني مثل اين است كه كسي در اینجا دارد كشت ‎و زرع می‌کند و مدام محصول را براي خانه و شهر ولايت می‌فرستد؛ و يك كسي هم مدام خاك را جمع می‌کند و يك نسيمي هم كه می‌آید فقط خير و برکتش اين است كه خاك را بر سر و صورتش می‌پاشد.** حتماً اين اتفاق می‌افتد. محصول او در نهايت خار و خاشاك و مار و عقرب و اين‎چيزها خواهد بود.

حالا **روايت بعد را ببينيد. از آقا امیرالمؤمنین، «و مَن أبصَرَ بِها بَصَّرَتهُ‏ و مَن أبصَرَ إلَيها أعمَتهُ‏»** چه كسي در دنيا كور می‌شود و چه كسي بينا می‌شود؟ چه كسي چشمش آن‎طرف‎تر را نمی‌بیند و خودش را گرفتار می‌کند؟ **می‌فرمایند مَن أبصَرَ بِها، هر که با دنيا نگاه بكند، بَصَّرَتهُ، دنيا او را بينا می‌کند؛ و مَن أبصَرَ إلَيها أعمَتهُ، و هر که به‎دنيا نگاه بكند دنيا او را كور می‌کند.** الآن ما در اینجا با چه داريم نگاه می‌کنیم؟ با اين لامپ‌ها. هر که با این‌ها نگاه بكند او را بينا می‌کنند، حالا اگر به خودِ اين لامپ‌ها نگاه كند؛ شما یک ساعت به خود اين لامپ‌ها را نگاه بكنيد، چه بلايي سر آدم می‌آورَد؟ **ما با خورشيد نگاه كنيم بينا می‌شویم، اما به خورشيد نگاه كنيم كور می‌شویم. دنيا هم همين است.** اگر با دنيا نگاه بكنيم از رهگذر و دريچه‎ی دنيا و با دنيا، خانه‎ی خودمان را که فراسوي دنياست می‌بینیم، اين‎دنيا مثل دوربین ما را بينا می‌کند؛ روشن می‌کند براي من كه دنیا راهِ رسيدن به آن است، فرصتی براي آن است.

ولي اگر به خودِ دنيا نگاه كرديم و چيزي به‌جز اين دنيا را نگاه نكرديم همين دنيا ما را كور می‌کند. اين ديگر به ما برمی‌گردد كه ما چه کارکنیم. اگر دنيا را وسيله‎ی نگاه قرار دهيم، روشن می‌کند، اگر دنيا را منظر و نگاه خود قرار دهيم، كور می‌کند. چون قبلاً خوانده‎ايم، **دنیا در خدمت ماست، براي خدمت به من آفریده‌شده، خب من اگر با آن نگاه كنم، خدمت می‌کند و مرا بينا می‌کند، او آفريده نشده كه من به خودش چشم بيندازم و دل‎خوش به خودش بشوم.** آن‎وقت اين مطالب روي هم سوار می‌شود و مطلب را روشن می‌کند.

**بر اين اساس ما بايد بدانيم كه ما به دنيا كه نگاه می‌کنیم، بايد طوري نگاه بكنيم كه كمك‎كار ما باشد؛ به اين معنا كه همواره ابزاردست ما بماند، اما اگر دنيا ما را به سمت خودش كشاند دیگر همه نوع گرفتاري براي ما می‌آورَد، و يكي هم همين است كه ما را كور می‌کند؛ لذا تعجب نكنيد برخي از كساني كه خدايي نكرده خيلي گرفتار دنيا شدند، گاهي آدم حس می‌کند هيچ‎چيز نمی‌بینند.** نه فاميل می‌بیند، نه همسر می‌بیند، نه بچه می‌بیند، نه كشور می‌بیند، انگار هيچ‎چيزي نمی‌بیند! روايات هم می‌گویند همين‎طور است؛ كر هم می‌شود، كور هم می‌شود؛ قرآن می‌گوید «صُمٌّ بُكمٌ عُميٌ» اين‎طوري می‌شود. همه‎جا همين‎طور است، این‌ها ابزار و آيات و نشانه است. اين هم يك بُعدِ ديگري بود در مورد دنيا، كه دنيا می‌تواند ما را بينا كند، و ما خوب همه‌چیز را ببينيم تا خوب از دنيا استفاده كنيم تا در آينده خوب بهره‌مند شويم؛ و همين دنيا هم می‌تواند اَسباب كوري و نابينايي و گرفتاريِ ما شود.

اين روايت را اگر بتوانيم حفظ بكنيم خيلي ارزشمند است، عن علي عليه‎السلام، «و مَن أبصَرَ بِها بَصَّرَتهُ‏» هر که با دنيا ببيند دنيا او را بينا می‌کند، «و مَن أبصَرَ إلَيها أعمَتهُ‏» هر که به دنيا نگاه بكند، او را كور می‌کند. يادم است در دوران بچگي در مسير مدرسه ما يك جوشكاري بود، از بستگان هم بود، براي ما خيلي شيرين بود اين جوش، گاهي می‌آمدیم و آنجا نیم ساعت می‌ایستادیم و نگاه می‌کردیم، هم صدايش صداي خوبي بود و هم اين جرقه‎هاي پي‎درپي و هم اين‎كه نزدیک‌تر می‌رفتیم پرش اين جرقه‎ها يك‎طور بازي براي ما درمی‌آورد، بعد شب كه می‌خواستیم بخوابيم تازه می‌فهمیدیم چه شده است!

 بله اين‎طور است! اگر چشم ما به دنيا باشد ما را كور می‌کند؛ و اين، مطلبِ پيچيده‎اي هم نيست. اگر به يك دوربين، به خودش نگاه كنید ديگر نمی‌بینید! شما شب هم كه يك جايي می‌روید اگر به چراغ قوّه نگاه كنيد نمی‌بینید؛ براي همين اگر يك چراغ‎ قوه‌ای نورش از سمت جلو به سمت شما بتابد می‌گویید اين را كنار بزن من چيزي نمی‌بینم، چون خودش در معرض چشم شما قرار می‌گیرد ديگر نمی‌بینید؛ بايد با او ببينيد و آن با شما هماهنگ باشد كه راه را نشان بدهد.

خدا به ما كمك كند، چشممان باز شود، خيلي از مسائل براي ما حل می‌شود.

يك سؤال هم اینجا مطرح كنيم و در حاشيه جواب بدهيم. خب **حالا عزيز من كسي كه چشمش به دنياست حالا صبح تا شبش را هم به قرآن بگذراند و در علم تفسير غرق شود، طبق روايت كور است. حال اول‎پزشك، اول‎فقيه، اول‎فيلسوف و هرچه می‌خواهد باشد، كور است. او به‎عنوانِ انسان، كور است و می‌بینیم آنچه به زبانش می‌آید را نمی‌بیند! اين‎ها يك حقايقي است كه به ما برمی‌گردد. من اگر چشمم را از دنيا برندارم و به آن سمت دنيا بيندازم، همه‎چيز باعث كوريِ من می‌شود؛** بله، مغز من پُر است از علم فلسفه، ولي [چشم] كور است.

اين دعا يادم آمد كه «هَب لي كَمالَ الإنقِطاعِ إلَيك، و أنِر أبصارَ قُلوبِنا بِضیاءِ نَظَرِها إلَيك» حالا آن در مرتبه‎ی خيلي بالایي است كه اين انقطاع حاصل شود و ما از دنيا بريده شويم، و چشممان از دنيا برداشته شود، [آنگاه] تازه چشمِ‎دل باز می‌شود و انسان بينا می‌شود؛ این‌ها در مراتبِ عالي است ولي در مراتب پايين هم هست، حالا من ساده بگويم، **من در دانشگاه مشغول تحصيلم، براي چه مشغولم؟ اگر براي همين تحصيل و مدرك و درآمد و پست و مقام و این‌هاست همه‎ی این‌ها دنياست، من چشمم به دنياست و دارم همين‎طور دنيا را می‌بینم و دنبال می‌کنم؛ خود این‌ها من را كور مي‎كند و از خيلي از حقايق من كور می‌شوم، بعد هم نرم نرم خودش را نشان می‌دهد.**

حالا من ساده عرض می‌کنم؛ الآن من و رفيق کناری‌ام هر دو انسانيم، هر دو شيعه هستيم، هر دو پدر و مادر داريم، هر دو زجرکشیده‌ایم تا به دانشگاه آمده‎ايم، هر دوتای ما خون دل خورده‎ايم، همين‎طوري بشماريد و بياييد جلو، این‌ها روشن است يا نه؟ بعد من براي‎چه فلان مسئول را در مصاحبه می‌بینم كه من را جلو بيندازد؟ همه‎ی این‌ها را ديگر نمی‌بینم واقعاً كور می‌شوم. خيلي چيز عجيبي نيست. شما ببريد در مسائل سياسي، آنجا هم همين‎طور است، در اين كشور خیلی‌ها زحمت‌کشیدند، خیلی‌ها رنج بردند و خون‎دل خوردند، از شهدا و جانبازان و مسئولين خدمت گذار و دانشمندان كه شب و روزشان را گذاشته‎اند، همین‌طوری بگيريد ... حالا اگر چشم من به دنيا باشد، (دنيا چيست؟ يا حزب من است يا گروه من است يا جناح من است يا پست من است يا ثروت من است، این‌ها دنياست.) واقعاً من كور می‌شوم، و من را كور می‌کنند و اين كه چشم من را گرفت ديگر چيزي را نمی‌بینم، بعد ممكن است يك جمله‎اي بگويم، يك كاري بكنم، يك حركتي كه همه‎ی این‌ها را زیردست و پا له كنم.

اين را دقت كنيم؛ آن حقايق بالاي دست كه اولياي خدا می‌بینند، آن‌ها را كه ما همين‎طوری هم نمی‌بینیم، نه، من می‌خواهم بگويم در مسائل دم دست هم آدم واقعاً كور می‌شود. آن‎وقت **کسی که كور شد، كور است، اين را دقت كنيم، چون ما برخي اوقات می‌گوییم كور است و می‌گوییم حالا! انگار يك‎چيزِ همين‎طوري است؛ نه، كور است يعني ديگر زندگيِ انساني نخواهد داشت، او ديگر لذت‌ها و بهره‎هاي انساني نخواهد داشت، او هيچ‎وقت –به‌عنوان انسان- كامروا نخواهد شد و طعم سعادت را نخواهد چشيد؛ طعم قدرت و ثروت را می‌چشد، طعم قدرت چيست؟ يك لذت خيالي و پريشاني و آشفتگي و این‌هاست ديگر، طعم قدرت همین‌هاست، شوخي كه با شما نمی‌خواهیم بكنيم. بله، این‌ها را می‌چشد ولي طعم زندگي را نمی‌چشد.**

اين جسمم بدون اين چشم چقدر به‌زحمت می‌افتد؟ خب من به‌عنوان انسان هم اگر كور شدم بينهايت برابرِ اين به‌زحمت می‌افتم؛ لذا این‌ها را ما بايد در خودمان تقويت كنيم و اين نگاه را در خودمان تقويت كنيم كه دنيا مزرعه است، دنيا جاي ماندن ما نيست، ما اینجا زندگيِ يك كشاورز را داريم، نه كشاورزي كه خودش و مزرعه‌اش است، كشاورزي كه نمی‌تواند تغيیر كاربري بدهد؛ بايد همواره چشمش به آن‎طرف باشد و آنجا محصول را ببيند و اینجا درست كشت ‎و زرع كند، از خانه مدام پيغام می‌دهند این‌ها را نياز داريم، اين بايد در ما زنده شود.

آن‎وقت ببينيد، شما فرض كنيد يك همسر هستيد، با اين نگاه يك كاري می‌کنید، مثلاً يك خانمي يك غذاي خوبي درست كرده است، با همين نگاه كه آن‎سو خانه‎ی خودش را دارد می‌بیند، از رهگذرِ این آشپزي يا نظافت خانه، دارد زندگيِ آنجاي خودش را آباد می‌کند، حالا ديگر چقدر توقّع دارد شوهرش از او تشكّر بكند يا نكند؟ تشكّر شوهر ديگر براي او محصول درست نمی‌کند، تشكّر شوهر براي خودش محصولي درست می‌کند، آن كشت ‎و زرعِ اوست. بله، از اين لحاظ ناراحت می‌شود كه كاش شوهرم حواسش بود اين قضيه براي خودش مفيد بود. ولي از جهت من، من كار خودم را كرده‎ام، محصولم را هم برداشت كرده‎ام، اين توقّع را پايين می‌آورَد. اگر او هم به هر دليلي تشكّر نكرد اين به يك تنِش در زندگي تبديل نمی‌شود. البته اگر آن‎مرد هم مثل اين‎خانم در عالَمِ كشت ‎و زرع باشد، كارگر باشد، می‌بیند عجب! اين‎كار شد و فرصت خوبي است كه من يك برداشتي بكنم، برداشت شوهر اين است كه برود و تشكّر بكند. اگر می‌خواهد محصول برداشت كند به اين است. چون آن‎زحمت را كه كسي ديگر كشيده است، زحمت او را كه به اين نمی‌دهند. حالا اين تشكّر، زباني باشد يا برود كار ديگري بكند و خدمتي ديگر به زندگي ارائه دهد.

**ببينيد تازه اصلاً زندگي جاي خودش را پيدا می‌کند. حالا اگر اين آقا رفت زحمت‌کشید و يك ناني درآورد و به خانه آورد، محصولِ همه‎ این‌ها در جاي ديگري است، ديگر اين مرد طلبکار اين زن نيست كه من اين‎قدر براي شما زحمت می‌کشم و شما اینجا در خانه راحت هستيد. خب حالا وقتي كه به خانه آورد، زن می‌بیند كه عجب اين فرصت فراهم شد كه من محصولي برداشت بكنم ... اصلاً زندگي دگرگون می‌شود و رنگ‎ و بوي ديگري می‌گیرد.** خيلي از اين محاسبات، ديگر جمع می‌شود. خيلي از مسائل حل می‌شود و خيلي از توقّعات و انتظارات كنار می‌رود. افراد به‌جای اين‎كه مدام از هم توقّع داشته باشند بيشتر به اين سمت می‌روند كه به هم لطف و خدمت بكنند؛ به هم رسيدگي بكنند، به هم محبت بكنند. حوصله‎ها و صبر و طاقت‌ها بيشتر می‌شود و محصولي هم آنجا از دست نمی‌رود. البته آنجا هم كه می‌گوییم باز تأكيد می‌کنیم، بحث را زماني و مكاني نكنيد، این‌ها نقد هستند. منتها در اين عالَمِ ماده -به‌عنوان ماده- ظهور نمی‌کنند، اگرچه همين‎جا هم ظهور می‌کنند.

دوباره اگر برويم به عالَم مزرعه، اگر آدمْ كاركُشته‎ی زراعت باشد می‌داند شما كه اين سال اين محصول را کاشته‌اید اگر سال بعد فلان محصول را بكاريد اين زمين از آن محصول بهره‌مند می‌شود. طرف‎های ما اين‎طور بود، امسال گندم می‌کاشتند سال بعد مثلاً شبدر می‌کاشتند، بعد آن دريافتي كه گندم از زمين داشت شبدر به زمين برمی‌گرداند. اين‎كه می‌گویم «در مسائل مادي ظهور نمی‌کند» مرادم به گستردگيِ آن است، عالَمِ دنيا خودش مقداري تنگ است و ظرفيت عالم معنوي را ندارد تا همه‌چیز در اینجا ظهور كند، ولي نه‎اين‎كه اثري نيست؛ لذا نه، خيلي هم خوب ظهور می‌کند! الآن اين شخصي كه در خانه يك زحمتي كشيده است، خب وقتي كه توجّه دارد اين زحمتي كه من كشيده‎ام، دست پروردگار متعال دارد آن را می‌پروراند و براي من محصول فراهم می‌کند، آیا آرام‎آرام اخم‌هایش درهم می‌رود يا چهره‌اش باز می‌شود؟ خيلي روشن است چهره‌اش باز می‌شود، «المُؤمِنُ بشرُهُ في وَجهِه» چون زيربنايش درست است. خب همين را برگردانيد، اگر من همين الآن دارم فكر می‌کنم كه من چرا بايد وقت و عمرم صَرفِ فلاني شود؟ خب انصافاً آرام‎آرام اخم‌هایم درهم می‌رود و چهره به هم می‌آید. خب چهره‎ی من به هم آمد و او هم می‌آید و به من برمی‌خورَد، چه اتفاقي می‌افتد؟ او هم چهره‌اش به هم می‌آید و می‌گوید چرا هر وقت من می‌آیم تو اين‎طوري هستي؟ لذا **اين مثال‌ها را من عرض می‌کنم تا دلگرم شويم و بدانيم اين بحث‌ها براي زندگي است واقعاً زندگي جابه‎جا می‌شود. ان‎شاءالله خداي متعال ما را از زندگي و سعادت بهره‌مند بكند.**

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**